

دوفصلنامه علمی پژوهشی سلفی پژوهی، سال نهم، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۸، تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۱۰/۰۷، صفحات: ۸۹-۱۰۸

بررسی و نقد تکفیرهای خارج از منهج شافعیان

* روح‌الله حیاتی مقدم

** مصطفی مهاجر

*** احمد کوثری

چکیده

بر اساس منهج امام مذهب شافعی و پیروان وی، دیدگاه مسلمانان، در باب اصول و فروع، تضادی با اصل اسلام ندارد و ناقض توحید و رسالت که ارکان اسلام‌اند، نیستند. این امر سبب شده است که علمای شافعی، با وجود ظهور و بروز اختلافات در مسائل عقیدتی و فقهی، دست به تکفیر مخالفان نزنند و آنان را خارج از اسلام معرفی نکنند. مبنای فقه شافعی، بر پذیرش اسلام مخالفان و حرمت تکفیر مسلمانان است؛ ولی برخی از علمای شافعی با استناد به پاره‌ای از مسائل، به کفر مخالف فتوا داده‌اند که تمامی این فتاوا نتیجه خروج از مینا و منهج علمی شوافع است. در مقاله پیش رو بعد از بیان مبنای مذهب شافعی در تکفیر، پاره‌ای از فتاوی‌های شاخه علمای شافعی ذکر می‌شود که نتیجه خروج از رأی مشهور مذهب است و سپس به بررسی و نقد آن پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: فقه شافعی، مبنای مذهب، اسلام مخالف، تکفیر مخالف، تکفیر خارج از مینا.

* مدرس حوزه علمیه قم و پژوهشگر.

** کارشناسی ارشد مؤسسه مذاهب اسلامی، پژوهشگر مؤسسه سراج منیر توحید.

*** مدیر گروه امت و تمدن پژوهشکده باقرالعلوم (ع)

امروز جهان اسلام با پدیده‌ی وهابیت و مولود آن، داعش، دست‌وپنجه نرم می‌کند و باب تکفیر و مسلمان‌کشی، از جانب یک جماعت اسلام‌نما گشوده شده است. آنچه در آثار محمد بن عبدالوهاب و پیروان او جلب توجه می‌کند، تمرکز بر مشرک دانستن و نسبت دادن کفر به مسلمانان است. این نگرش نتیجه‌ی تحریف مفهوم توحید اسلامی و جانمایی توحید وهابی به‌جای آن است؛ از این‌رو تکفیر خارج از منهج در وهابیت، ریشه در توحید اسلام‌نمایی دارد که به‌جای آن به مسلمانان تحمیل شده است.

با اینکه اصل مسئله‌ی تکفیر از امور مشترک بین تمامی مذاهب است، اما بی‌توجهی به فریب وهابیت در این زمینه، موجب شده است عده‌ای گمان کنند که تکفیر مسلمانان در وهابیت و داعش به‌مانند تکفیر در دیگر مذاهب اسلامی است. درحالی‌که تکفیر مسلمان، در اندیشه‌ی وهابیت، نتیجه‌ی قهری مبنای غیراسلامی وهابیت در عقیده است؛ مبنایی که هیچ‌گونه پیشینه‌ای در گذشته‌ی فرقه‌های اسلامی ندارد. در این بین، برخی از نویسندگان، با استناد به وقوع جنگ‌ها و درگیری‌های بین پیروان مذاهب و فتاوای برخی از علمای مذاهب، مبنی بر جواز قتل اهل بدعت، مسئله‌ی تکفیر را موضوعی اشتراکی بین وهابیت و مذاهب اسلامی، معرفی می‌کنند؛ درحالی‌که مقایسه کردن تکفیرهای خارج از مینا و بی‌اساس برخی از علمای مذاهب با تکفیرهای وهابیت که برآمده از مبنای غیراسلامی این جریان در عقیده است، از اساس باطل است. در این مقاله، تلاش می‌شود تکفیرهای خارج از منهج مذهب شافعی، ارزیابی و نقد شود.

تضاد مبنای شافعیان با تکفیر فرق اسلامی

در عصر حاضر شافعیان که از حیث عقیدتی اشعری‌اند، با جمعیتی بالغ بر سیصد میلیون نفر در مصر، عراق، سوریه، غرب و جنوب ایران، اردن، فلسطین، لبنان، مالزی، اندونزی و دیگر نقاط جهان زندگی می‌کنند. رشد مذهب شافعی، مرهون پشتیبانی برخی از حاکمان، از جمله ایوبیان،^۱ است.

مذهب شافعی، مانند سایر مذاهب، در طول پانزده قرن گذشته فراز و فرودهایی داشته

۱. ایوبیان دودمانی‌گرد مسلمان سنی مذهب بودند که صلاح‌الدین ایوبی به مرکزیت مصر بنیان گذاشت. این سلسله در طول قرن‌های شش و هفت بر بخش عظیمی از منطقه غرب آسیا حکم می‌راندند.



است و گاهی از ناحیه برخی از عالمان منسوب به این مذهب، در دام قرائت‌های افراطی گرفتار شده است؛ اما آنچه مسلم است، این است که بنای مذهب شافعی بر پذیرش اسلام مسلمانان شکل گرفته است و مذهب شافعی نیز، مانند سایر مذاهب فقهی اهل سنت، مذهبی ضد تکفیری است. شافعیان اصل موحد بودن مسلمانان را پذیرفته‌اند و آنان را منکر توحید و مشرک قلمداد نکرده‌اند. شوافع گفتمان مسلمانان در باب توحید، را هم‌تراز با گفتمان مشرکان عصر رسالت ندانسته‌اند؛ از این رو محمد بن ادریس شافعی و علمای تراز اول این مذهب، آیات نازل شده درباره مشرکان را بر مسلمانان تطبیق نداده‌اند. شوافع، برخلاف وهابیت، در تعیین معیار شرک با سایر مسلمانان هم‌نظرند و از این جهت به انحراف نرفته‌اند. آنان علمای مذاهب را نسبت به معنای «لا اله الا الله» جاهل نمی‌دانند و در جایی یافت نشده است که آنان تنها شافعی و پیروان وی را موحد بدانند و بر مشرک بودن ائمه دیگر مذاهب و پیروانشان شهادت داده باشند.

شافعی و تکفیر مسلمانان

محمد بن ادریس شافعی، مانند سایر ائمه مذاهب، توحید مسلمانان را به رسمیت شناخته است؛ از این رو، در آثار وی، از جمله کتاب الأم نشانه‌ای از نفی توحید از مسلمانان و تکفیر آنان یافت نمی‌شود. وی در بابی تحت عنوان «حُكْمُ فِي السَّاجِرِ وَالسَّاجِرَةِ» می‌نویسد: «خداوند خون افراد و اموال آنان را در سایه ایمان به خداوند و رسولش و در اثر عهدی که اهل کتاب بین رسول الله و مؤمنان بسته‌اند، محفوظ نگه داشته است.»^۱ وی معتقد است خدای متعال صرفاً خون کسانی را که از ایمان امتناع بورزند و عهدی با مسلمانان نداشته باشند مباح می‌داند.^۲ آن‌گاه می‌گوید: «عثمان از رسول الله نقل کرده است که ریختن خون مسلمان حلال نمی‌شود، مگر در اثر سه چیز: کفر بعد از ایمان، زنا، محصنه و کشتن (قتل عمد).»^۳ طبق بیان شافعی از آنجا که مسلمانان از ایمان دست نکشیده‌اند، قتلشان، حرام شرعی است. در کتاب تفسیر شافعی آمده است: «علی‌رغم اینکه منافق از نظر باطنی کافر است؛ اما رسول الله ریختن

۱. شافعی، محمد، الأم، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۹۴.

خون آن‌ها را به دلیل اظهار اسلام و شهادتین حرام کرد و نکاح آنان را جایز دانست و آنان را از ارث محروم نکرد.^۱ وی همچنین می‌آورد:

همچنین خداوند ما را امر کرده است که به ظاهر مردم حکم کنیم؛ چنان‌که پیامبر ما را امر کرده است و این احکام خداوند و پیامبر در دنیا است و باطن انسان‌ها را فقط خداوند می‌داند... رسول‌الله دربارهٔ جمیع مردم فرمود: «من مأمورم با مردم بجنگم تا اینکه لااله الا الله بگویند و هرگاه لااله الا الله گفتند، خونشان محفوظ است، الا به حق.»^۲

این نگاه شافعی با نگاه تنگ‌نظرانهٔ تکفیری‌های خوارج در صدر اسلام و وهابیت در عصر حاضر، قابل مقایسه نیست. وی بخش قابل توجهی از کتاب الام را به بیان احکام باغیان و مرتدین اختصاص داده است و مطلبی نمی‌توان یافت که وی مسلمانان را به بهانه‌های واهی متهم به ارتداد کرده باشد. او در هیچ موردی توسل به دعای رسول‌الله، دعا کردن در کنار قبر آن حضرت و شفاعت خواهی را از نواقض الاسلام به حساب نیاورده است. همچنین در هیچ‌جایی از آثارش، اعمال مسلمانان را با مشرکان قیاس نکرده است و آیات نازل شده دربارهٔ کفار و مشرکان را بر مسلمانان تطبیق نداده است. شافعی معتقد است که هرگاه کسانی در جامعهٔ اسلامی مشی خوارج را در پیش گرفتند و راه خود را از جماعت اسلامی جدا کردند و به تکفیر مسلمانان مشغول شدند، نمی‌توان آن‌ها را به قتل رساند؛ زیرا همچنان در دایرهٔ ایمان هستند و وارد دایرهٔ کسانی نشده‌اند که خدای متعال امر به کشتن آنان داده است. [هنوز مرتد نشده‌اند].^۳

شافعی در مواجهه با فتنهٔ خوارج، خود را پایبند به مشی علما می‌داند؛ بنابراین، علی‌رغم اینکه صحابه را سب و لعن کردند و کشتند؛ ولی فتوا به کفر آنان نمی‌دهد و صرفاً آنان را گنهکار می‌شمارد و ایمان آن‌ها را بزرگ‌ترین مانع بر سر راه کشتنشان می‌داند. وی نه تنها خوارج، بلکه سایر فرق اسلامی را به دلیل اعتراف به اصل توحید و رسالت مستحق تکفیر نمی‌داند و تکفیر آنان را تکفیر اهل شهادتین محسوب می‌کند.

خوارج در صدر اسلام، اهل توحید را تکفیر کردند و معتقد بودند امیرالمؤمنین،

۱. شافعی، محمد، تفسیر الإمام الشافعی، ج ۲، ص ۶۷۸.

۲. همان، ص ۶۸۰.

۳. همان، ص ۶۷۸.

علی علیه السلام و معاویه به علت پذیرش حکمیت مشرک شدند.^۱ شافعی در مقام نفی چنین دیدگاهی می‌گوید: «احدی از اهل توحید را به دلیل گناهی که انجام داده‌اند تکفیر نمی‌کنم، ولو اینکه مرتکب کبائر شده باشند و آنان را [به دلیل گناهانشان] به خدا واگذار می‌کنم.»^۲

شافعی نه تنها توحید مسلمانان را به رسمیت شناخته است؛ بلکه اصل مذکور را مانع بزرگی بر سر راه تکفیر آنان می‌داند؛ از این رو، در متن وصیت‌نامه وی مطلبی دال بر کافر دانستن اهل شهادتین یافت نمی‌شود.^۳

نگاه فقهای شافعی در مواجهه با فرق اسلامی

مشی و روش شافعی در آثار فقها و بزرگان پیروانش به خوبی قابل پی‌جویی است. آنان به تبع امام مذهب، توحید مسلمانان را به رسمیت شناخته‌اند و آن‌ها را اهل شهادتین می‌دانند؛ لذا، تکفیر مسلمانان به بهانه‌های واهی را نمی‌پذیرند.

فضای گفتمانی حاکم بر شافعیان نیز با فضای حاکم بر آثار وهابیان، کاملاً متفاوت است. براساس گفتمان شوافع، مسلمانان دشمنان توحید نیستند و به دلیل توسل به دعای رسول‌الله و طلب شفاعت از آن حضرت، اسلام و ایمانشان نقض نمی‌شود و پرستشگران قبر نبی و اولیای الهی محسوب نمی‌شوند. از نگاه شافعیان مسلمانان مروجان بدعت و تارکان سنت نیستند، درحالی‌که وهابیان چنین گفتمانی را نمی‌پذیرند. به منظور مقایسه گفتمان وهابیت با شافعیان پرکاربردترین مفاهیم در ادبیات گفتاری، نوشتاری و تبلیغی وهابیان در آثار مهم علمای شافعی بررسی شد و نشانه‌ای از این مفاهیم در آثار مذکور مشاهده نشد. همچنین در هیچ موردی یافت نمی‌شود که علمای شافعی توحید مسلمانان را به رسمیت شناخته باشند و در اصل موحد بودن فرق اسلامی تشکیک کرده باشند.

۱. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۱۰؛ هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲. آل‌حمدان، عادل، الجامع فی عقائد ورسائل أهل السنة والأثر، اعتقادنامه امام شافعی، ص ۲۴۲.

۳. ر. ک: آل‌حمدان، عادل، الجامع فی عقائد ورسائل أهل السنة والأثر، بخش وصیت‌نامه امام شافعی، ص ۲۴۸.

انعکاس مبنای شافعیان در اعتقادنامه‌ها

نگارش اعتقادنامه از منظر علمای اهل سنت، از جمله سنت‌های حسنه به حساب می‌آید؛ بنابراین، عادت علما در گذشته بر این بوده است که نگاه خود را به مسائل اصلی اسلام، به صورت خلاصه، با بیانی ساده و به دور از پیچیدگی در آثاری که تحت عنوان اعتقادنامه شناخته می‌شوند، به نگارش درآورند. حتی وهابیان در عصر حاضر نیز به چنین کاری اقدام کرده‌اند و در این زمینه آثاری نگاشته‌اند.^۱ برخی از علما و بزرگان شافعی نیز برای اینکه از قافله اعتقادنامه‌نویسی عقب نمانند، دست به قلم بردند و آثار متعددی در این زمینه به یادگار گذاشتند. مراجعه به این متون، منبع مناسبی برای دستیابی به ادامه مشی امام شافعی در بین علمای مذهب است، علاوه بر این، متون مذکور به عنوان شناسنامه تفکر شافعیان، می‌تواند تکیه‌گاهی برای نیل به گفتمان شافعیان و مقایسه آن با گفتمان وهابیان باشد. علمای شافعی در این آثار در مواجهه با فرق مختلف اسلامی، کاملاً برخلاف مشی وهابیان عمل کرده‌اند. به منظور اثبات مدعای فوق، به بررسی متن دو مورد از این اعتقادنامه‌ها می‌پردازیم.

۱. اعتقادنامه زبیر بن احمد زبیری (م ۳۱۷ق)

یکی از اعتقادنامه‌های شافعیان منسوب به زبیر بن احمد زبیری شافعی است. مطالعه این اثر از ابتدا تا پایان نشان می‌دهد که وی، علی‌رغم اختلافات فراوان در فروع مربوط به توحید، مسلمانان را منکر توحید ندانسته است. وی اظهار شهادتین را دال بر اسلام مسلمانان می‌داند و در جایی ادعا نکرده است که آنان معنای لاله‌الاله را نفهمیده‌اند و باید برای ورود به اسلام دوباره زبان به لاله‌الاله بکشایند. همچنین در هیچ موردی به تطهیر مشرکان در عصر نزول نپرداخته است و آیات نازل شده در شأن کفار و مشرکان را بر مسلمانان تطبیق نداده است. وی عقیده شوافع در باب اسلام را چنین بیان می‌کند:

اسلام این است که فردی از سر رغبت یا کراهت [شهادتین] بگوید. اگر کسی از سر رغبت [شهادتین] گفته باشد و قلبش به آنچه بر زبان آورده است

۱. دُرَّة البیان فی اصول الایمان، اثر محمد یسری ابراهیم، از متونی است که به‌خوبی انعکاس‌دهنده اعتقادنامه وهابیان است.



اعتقاد داشته باشد، ایمانش موجب کامل شدن اقرارش می‌شود؛ اما اگر آنچه بر زبان جاری کرده است را با قلب تصدیق نکند؛ اقرار ظاهری [کفایت] از باطن نمی‌کند و لکن خون او در ظاهر محفوظ است و همین اقرار ظاهری موجب جواز نکاح و بر خورداری از ارث است.^۱

دلیل وی بر مدعای فوق، مبنی بر کفایت شهادتین برای اثبات اسلام فرد، رفتار رسول‌الله با منافقان است؛ او می‌گوید: «رسول‌الله با منافقان که کافر به کفر باطنی اند - صرفاً به دلیل اظهار شهادتین - معامله اسلام کرد؛ بنابراین، نکاح با آنان را اجازه دادند.»^۲

۲. اعتقادنامه ابوالفتح مقدسی شافعی (م ۴۹۰ق)

ابوالفتح مقدسی نصر بن ابراهیم بن نصر شافعی نیز در مختصر الحجة علی تارک المحجة، عقیده شافعیان را به صورت خلاصه بیان کرده است که باز در هیچ‌جایی مسلمانان را تارک توحید ندانسته و بر مشرک بودن آنان شهادت نداده است. همچنین وی راه قیاس مسلمانان با مشرکان را در پیش نگرفته است. او فرق اسلامی را در زمره اهل شهادتین می‌داند و اسلام مسلمانان را می‌پذیرد؛ از این رو، به کافر بودن هیچ‌یک از فرق اسلامی شهادت نداده است. وی بر عدم جواز تکفیر اهل قبله شهادت می‌دهد و می‌گوید:

اهل کبائر تحت مشیت الهی اند. احدی از اهل قبله را به علت گناهی که مرتکب شده‌اند، تکفیر نمی‌کنیم، بلکه به ایمان آنان، حکم می‌کنیم و احکام [اسلام را در حق آنان جاری می‌کنیم] و [آنان را مستحق] ارث [می‌دانیم] و باطن آنان را به خدا واگذار می‌کنیم.^۳

انعکاس مبنای شافعیان در بیان الفاظ کفر

علاوه بر اعتقادنامه‌ها، کتبی که علمای شافعی در باب معرفی الفاظ کفر، نگارش کرده‌اند نیز منبع قابل اتکایی برای شناخت نوع مواجهه شافعیان با فرق اسلامی است. این قبیل آثار، که در حکم کتب وهابیان در باب نواقض الاسلام است، به هیچ‌عنوان مشتمل بر مطلبی دال بر نفی توحید از مسلمانان و خروج آنان از دایره اهل شهادتین

۱. آل‌حمدان، عادل، الجامع فی عقائد و رسائل اهل السنة والأثر، اعتقاد نامه زبیر بن احمد زبیری شافعی، ص ۷۴۷ و ۷۴۸.

۲. همان، ص ۷۴۸.

۳. همان، اعتقادنامه ابوالفتح المقدسی نصر بن ابراهیم بن نصر الشافعی، ص ۱۰۵۹.



نیستند. در این آثار، مسلمانان با استناد به امور مباح و مستحب تکفیر نشده‌اند، در حالی که در رساله نواقض الاسلام محمد بن عبدالوهاب و شروح آن و سایر کتاب‌های وهابیان که در باب قواعد تکفیر و نواقض الایمان نگارش کرده‌اند، مسلمانان با استناد به امور مباح یا مستحب، خارج از دایره اهل اسلام به حساب آمده‌اند و تکفیر شده‌اند. در ادامه یکی از مهمترین کتاب‌های شافعیان در باب الفاظ کفر بررسی می‌شود:

کتاب الاعلام بقواطع الاسلام اثر ابن حجر هیتمی شافعی از جمله آثار مهم شافعیان در باب تبیین الفاظ کفر است. وی در پایان کتاب الصواعق المحرقة می‌نویسد: «من الفاظ کفر را در کتاب الاعلام بقواطع الاسلام بیان کرده‌ام و کسی قبل از من در بین ائمه چنین کاری براساس آرای مذاهب اربعه انجام نداده بود و من اولین فردی هستم که چنین کار ارزشمندی انجام دادم.»^۱

دقت‌های مؤلف باعث شده است که کتاب مذکور از جایگاه رفیعی نزد شوافع و علمای مذاهب اسلامی برخوردار باشد؛ چنان‌که ابن عابدین حنفی (م ۱۲۵۲ق) کتاب الاعلام بقواطع الاسلام را از آثار بسیار خوب در باب الفاظ کفر معرفی می‌کند و می‌گوید: «ابن حجر شافعی در این کتاب، مکفرات را براساس فقه حنفی و شافعی جمع‌آوری کرده است.»^۲ علامه بکری شافعی (م ۱۳۱۰ق) نیز درباره کتاب مذکور می‌نویسد: «ابن حجر در کتاب الاعلام بقواطع الاسلام، درباره جمیع انواع ارتداد و امور اختلافی و اتفاقی به قدر کافی سخن گفته است، چنان‌چه کسی خواهان احاطه بر مباحث این حوزه باشد به کتاب مذکور مراجعه کند.»^۳

از نکات جالب اینکه در این کتاب نشانه‌ای از کفر بودن توسل به دعای رسول‌الله، استغاثه، استعانت از کفار و ولاء و براء مشاهده نمی‌شود. ابن حجر در هیچ مطلبی اعمال مسلمانان را با اعمال مشرکان قیاس نکرده است و احکامی که بر مشرکان بار می‌شود را بر مسلمانان بار نکرده است. در باب تَشْبُه به مشرکان به بعضی مصادیق

۱. هیتمی، ابن حجر، الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲. ابن عابدین، محمد امین، رد المحتار علی الدر المختار، ج ۴، ص ۲۲۳.

۳. ابوبکر شافعی، عثمان، إغاثة الطالبین، ج ۴، ص ۱۴۹.

جزئی، مانند استفاده از قلنسوه و کلاه‌های مجوسیان اشاره می‌کند و می‌نگارد: «صحیح این است که چنین اموری کفر محسوب نمی‌شود.»^۱ وی برخلاف تکفیری‌های معاصر، اعیاد زمانی و اماکن مقدسه مسلمانان را به اعیاد مشرکان و اماکن مقدس نزد کفار و اهل کتاب و مشرکان تشبیه نکرده است. همچنین هیچ‌گاه زیارت قبور اولیا را ذریعه و راهی برای شرک و مرده‌پرستی نمی‌داند، بلکه توسل و طلب شفاعت و استغاثه به آنان را جایز می‌داند.

یکی از فرازهای بسیار بارزش کتاب مذکور، مطالبی است که مؤلف در مقدمه نگارش کرده است. وی در این مقدمه حدوداً بیست صفحه‌ای، به تبیین اصل مسئله کافر خطاب کردن مسلمان پرداخته است و در همان آغاز می‌نویسد:

رافعی به نقل از کتاب تَمَّةُ الْفَتَاوَى گفته است: «اگر کسی بدون هیچ تأویلی [بدون اقامه دلیل] به برادر مسلمان خود بگوید: "ای کافر!" خودش کافر می‌شود؛ زیرا [با چنین سخنی] اسلام را کفر خوانده است و رسول الله فرموده است: "إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ: يَا كَافِرٌ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا" و فرض ما این است کسی که رمی به کفر شده است، در واقع مسلمان بوده است؛ پس در اثر ارتکاب چنین چیزی، خودش کافر می‌شود.»^۲

وی در ادامه می‌نویسد: «نوی در روضه نیز همین را گفته است و عبارتش چنین است: "متولی گفته است که اگر بدون دلیل به مسلمان بگوید: "ای کافر!" خودش کافر می‌شود؛ زیرا اسلام را به منزله کفر قرار داده است.»^۳

ابن حجر با توجه به اهمیت مسئله، در ادامه به بیان آرای علما، از جمله ابن‌رفعه، تثنانی، اسنوی، اذرعی، ابوزرعه، ابواسحاق اسفراینی، حلیمی، شیخ نصر مقدسی، امام غزالی، ابن‌دقیق‌العید، ابن‌المنذر، سبکی و ابن‌رشد پرداخته است و بحث‌های فنی و دقیقی ارائه کرده است که نتیجه آن گریزان بودن منهج علمای شافعی از خارج دانستن فرق اسلامی از دایره اهل شهادتین است.

۱. هیتمی، ابن حجر، الإعلام بقواطع الإسلام، ص ۱۲۵.

۲. همان، ص ۴۳.

۳. «الرافعی فی العزیز نقلاً عن التَّمَّة: أنه إذا قال لمسلم: يا كافر، بلا تأویل کفر؛ لأنه سمى الإسلام كفرةً، وقد صح عنه صلى الله عليه وآله: إذا قال الرجل لأخيه: يا كافرٌ فقد بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا، والذي رماه به مسلم فيكون هو كافرًا. انتهى. وتبعه النووي في الروضة وعبارته: قال المتولى: ولو قال لمسلم: يا كافر بلا تأویل کفر؛ لأنه سمى الإسلام كفرةً. انتهى.» (همان، ص ۴۷).

ابن حجر بعد از ارائهٔ مقدمهٔ مذکور، مبنی بر عدم جواز تکفیر مسلمان و بیان آثار آن، به تبیین الفاظ کفر می‌پردازد که در نوع خود بی‌نظیر است.

آنچه او براساس فقه شافعی کفر می‌داند مجموعه‌ای از عقاید، اقوال و اعمالی است که با اصل اسلام در تعارض اند و امت بر تعارض آن‌ها با عقیدهٔ اسلامی اجماع دارند. برخی از موارد مهم آن عبارت‌اند از:

عزم و تصمیم قطعی بر کافر شدن، تمسخر و استهزا نسبت به دین خدا، انجام کفر صریح و آشکار، اهانت به قرآن، اعتقاد به حلول و اتحاد خالق با مخلوق، انکار آیه یا حرفی از قرآن، مخالفت با اجماع، انکار ضروری دین، راضی بودن به کفر، آروزی کفر به دلیل مسائل دنیوی، سبک شمردن قیامت و محشر، سبک شمردن شریعت، شک در رسالت محمدی و گفتن «من از خدا برائت می‌جویم».^۱

مواردی که وی در این کتاب، براساس فقه شافعی، به صورت قطعی کفر دانسته است، به عقیدهٔ سایر مذاهب اسلامی نیز کفرند؛ بنابراین، اختلافی بین فقه شافعی و غیرشافعی در کفر بودن این امور وجود ندارد.

از دیگر نکات قابل توجه در کتاب مذکور مسئلهٔ سب صحابه است. ابن حجر در این باره می‌نویسد: «کفر بودن این مسئله از امور اختلافی است.»^۲ اختلافی بودن این مسئله تا جایی است که خود وی نیز سب صحابه را در برخی از آثارش از جمله موجبات کفر به حساب آورده است؛ اما در برخی دیگر، منکر کفر بودن مسئلهٔ سب صحابه شده است؛ از جمله اینکه در کتاب الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة که بعد از کتاب قواطع الاسلام نگارش شده است^۳ قریب به شش دلیل بر کفر بودن سب صحابه اقامه کرده است.

وی کتاب صواعق را به منظور اثبات خلافت ابوبکر، عمر و عثمان و دفاع از صحابه و

۱. «العزم علی الکفر، الاستهزاء بالدين او فعل الکفر الصریح، اهانة المصحف، القول بالحلول والاتحاد، جحد آية او حرف من القرآن، مخالفة الاجماع، منکر المعلوم من الدين بالضرورة، الرضا بالكفر، تمنی الکفر للدنيا، الاستخفاف بالمحشر، الاستخفاف بالشرع، الشک في الرسالة، من قال انا بری من الله و...» (برگرفته از عناوین کتاب الإعلام بقواطع الإسلام، از ابتدا تا انتها).

۲. همان، ص ۵۹.

۳. هبتمی، ابن حجر، الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۱۲۹ به بعد.

اثبات فضایل آنان و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نگاشته است. ابن حجر در الصواعق المحرقة،

حدود چهل صفحه درباره حکم سب صحابه سخن گفته است. وی می نویسد:

شیخ الاسلام [علی بن عبدالکافی] التقی السبکی، [پدر تاج‌الدین سبکی] می‌گوید: «روز دوشنبه، شانزدهم جمادی‌الاولی، سال ۷۵۵ق، در مسجد جامع اموی، فردی را که نماز نمی‌خواند و صفوف مسلمانان را به هم زده بود و بین آنان اختلاف انداخته بود، نزد من آوردند، حرفش این بود که می‌گفت: "لعنت خدا بر کسانی که بر محمد و آل محمد ظلم کردند." او این کلام را تکرار می‌کرد. از او پرسیدم: "چه کسی ظلم کرده است؟" گفت: "ابوبکر!" گفتم: "ابوبکر صدیق؟" گفت: "ابوبکر، عمر، عثمان، یزید و معاویه." سبکی می‌گوید: «من دستور دادم وی را زندان کنند و برگردنش زنجیر بیندازند.»^۱

جالب این است که سبکی وی را تکفیر نکرده است و صرفاً فتوا به زندانی کردن او داده است.

ابن حجر هیتمی در ادامه از سبکی نقل می‌کند:

سپس قاضی مالکی، او را گرفت و کتک زد، درحالی که او اصرار بر گفتار خود داشت و اضافه بر این می‌گفت: «فلانی [ابوبکر] دشمن خداست؛ زیرا دو نفر بر دشمنی او شهادت داده‌اند. ابوبکر بر [آیین] غیرحق مُرد و او بر فاطمه ظلم کرد که میراثش را به وی نداد.» فقیه مالکی از این فرد رافضی خواست که توبه کند؛ ولی او توبه نکرد [فقیه مالکی این شخص رافضی را تکفیر کرد و عده‌ای با وی مخالفت کردند و] در نهایت در مجلس مذکور بحث درباره کفر وی به طول کشید تا اینکه در آخر نائب‌القاضی حکم به قتل وی داد و کشته شد.^۲

ابن حجر بعد از بیان نقل فوق می‌گوید:

عده‌ای بر فقیه مالکی خرده گرفته‌اند که چرا شخص رافضی را تکفیر کرد، درحالی که حق نداشت وی را تکفیر کند! آن‌گاه در دفاع از فقیه مالکی، شش دلیل بر کفر بودن سب صحابه اقامه می‌کند که هیچ‌کدام برای اثبات مدعای وی کفایت نمی‌کند.^۳

یکی از اتفاقات جالب اینکه ابن حجر در ضمن بحث، اقوال متعددی از ائمه حنفی،

۱. همان.

۲. «فضال البحث في المجلس علی کفره وعدم قبول توبته فحکم نائب القاضی بقتله قتل». (همان، ص ۱۲۸ و ۱۲۹)

۳. همان، ص ۱۲۹ به بعد.

مالکی، حنبلی و شافعی، مبنی بر کفر نبودن سب صحابه نقل می‌کند؛ اما با این وجود می‌گوید: «نظر من بر این است که سب صحابه کفر است»،^۱ درحالی که سب صحابه در هیچ صورتی - مگر اینکه کسی قائل به عدم حرمت اصل سب باشد - کفر محسوب نمی‌شود.

در بخش دیگری از این کتاب آمده است:

ممکن است کسی بگوید که کفر به معنی انکار ربوبیت و رسالت است و این کسی که به علت سب صحابه کشته شده است [منکر این امور نبوده است و] به خدا، رسول و بسیاری از صحابه آن حضرت ایمان داشته است. در پاسخ می‌گوییم که تکفیر، حکمی شرعی است و سبب آن مسئله جحد و انکار است. علاوه بر این، قول یا فعلی که شارع آن را کفر خوانده است، ولو اینکه فرد، منکر چیزی نباشد [نیز مجوز تکفیر است]. سب صحابه از همین قبیل است [یعنی از اقوال کفری است].^۲

بنابراین، ادعای فوق نیز بدون دلیل است و هیچ آیه و روایت صحیحی بر کفر بودن سب صحابه دلالت ندارد.

جالب اینکه ابن حجر، فراموش کرده است که در کتاب قواطع الاسلام گفته است: «سب صحابه از مسائل اختلافی است.»^۳ چگونه می‌توان موضوعی را ناقض ضروری دین و کفر محسوب کرد، درحالی که در اصل کفر بودن آن تشکیک شده است. نه تنها ابن حجر، بلکه مناوی نیز سب صحابه را از مسائل اختلافی در تکفیر می‌داند. وی در فیض القدر می‌نویسد: «در باره سب صحابی، اختلاف شده است و جمهور به صورت مطلق گفته‌اند: "تعزیر می‌شود."»^۴

نتیجه اینکه کفر پنداری برخی افعال، از قبیل سب صحابه، از جمله مسائل اختلافی است و از جمله ضروریات دین محسوب نمی‌شود و کسانی که با استناد به آن، دیگران را تکفیر کرده‌اند از باب سیاسی کاری و تغلیظ، مرتکب چنین عملی شده‌اند و گرنه از نظر

۱. همان ۱۳۲.

۲. همان، ص ۱۳۲.

۳. هیتمی، ابن حجر، الإعلام بقواطع الإسلام، ص ۶۵.

۴. مناوی، زین الدین محمد، فیض القدر شرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۹۸.

قواعد فقهی، نمی‌توان چنین امری را کفر محسوب کرد.^۱ بهترین قرینه بر کفر نبودن سب صحابه، این است که در کتاب‌هایی که تحت عنوان الفاظ الکفر، نگارش کرده‌اند، شاهدی از کفر بودن این مسئله نیست.

علمای شافعی و فتاوی خارج از مبنای مذهب

علی‌رغم اینکه مذهب شافعی بر پذیرش اصل اسلامیت فرق مختلف، شکل گرفته است و هیچ‌یک از فرق اسلامی، آنچه از منظر شافعیان ضروریات دین محسوب می‌شوند را منکر نیستند و همگی ذیل عنوان اهل شهادتین قرار می‌گیرند؛ اما برخی از علمای شافعی نیز مانند علمای سایر مذاهب در موارد متعدد به تکفیر برخی از فرق اسلامی پرداخته‌اند.

آجری (م ۳۶۰ق) از کسانی است که در باب تکفیر، از مبنای مذهب شافعی خارج شده است و به تکفیر برخی از فرق اسلامی، از جمله شیعه، پرداخته است. بررسی فتاوی وی نشان می‌دهد که او هیچ اطلاعی از فقه شیعه نداشته است؛ بنابراین، معلوم نیست شیعه‌ای که او می‌گوید در کدام بخش از جهان اسلام زندگی می‌کند؛ زیرا برخی از اموری که آجری به شیعه نسبت داده است، نزد خود شیعه نیز کفر و موجب خروج از ملت است و برخی دیگر نیز از معتقدات شیعه نیست. برخی نیز از مسائل اسلامی است که از مستندات قرآنی برخوردار است؛ اما با این وجود وی با استناد به آن‌ها شیعه را تکفیر کرده است؛ بنابراین، فتاوی وی ارزش بررسی ندارد؛ اما برای اینکه مخاطب به عمق فاجعه پی‌ببرد، به صورت گذرا دیدگاه وی بررسی می‌شود و سپس براساس مبنای خود شافعیان، نقد می‌شود.

آجری در باب علت کفر شیعه می‌نویسد:

رافضه در نماز جمعه و جماعت حاضر نمی‌شوند، بر سلف طعنه می‌زنند و عیب‌جویی می‌کنند، نه ازدواج آن‌ها شبیه به مسلمانان است و نه طلاق آن‌ها، روافض متشکل از دسته‌های مختلفی‌اند. برخی از آن‌ها می‌گویند که علی بن ابی‌طالب، اله است. برخی می‌گویند که علی برای مقام نبوت نسبت به محمد مستحق‌تر بود و جبرئیل در ابلاغ وی خطا کرد، برخی می‌گویند که علی پیامبری بعد از پیامبر است. برخی از آنان ابوبکر و عمر را شتم می‌کنند و فحش می‌دهند. آنان جمیع صحابه را تکفیر می‌کنند و می‌گویند: «همه»

۱. هیتمی، ابن حجر، الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۱۴۸.

صحابه جز شش نفر اهل جهنم اند.» برخی از آنان قائل به وجوب شمشیر کشیدن علیه مسلمانانند و اگر قادر بر شمشیر کشیدن نباشند قائل به جواز خفه کردن هستند تا اینکه جان دهند. برخی از آنان قائل به رجعت اند.^۱

آجری در ادامه به احادیث ضعیف^۲ استناد می‌کند؛ چنان‌که می‌بینید فتاوی‌ای وی ارزش بررسی ندارد؛ زیرا برخی از اموری که وی به شیعه نسبت داده است به فحاشی‌های خیابانی برخی از کودکان شباهت بیشتری دارد تا بحث علمی. ترک جماعت و نماز جمعه، الوهیت علی بن ابی طالب، نبوت ایشان، خیانت جبرئیل در ابلاغ وحی، تکفیر جمیع صحابه، جواز کشتن مسلمان و خفه کردن آنان، این‌ها افتراءاتی است که به شیعه نسبت داده است. سب صحابه که تکلیفش روشن است و از منظر شافعیان کفر نیست؛ اما مسئله رجعت از مسائلی است که در هیمن دنیا برای اصحاب کهف اتفاق افتاده است و قرآن کریم بر وقوع آن شهادت داده است؛^۳ بنابراین، کفر دانستن آن، قبل از هر چیز منجر به انکار قرآن می‌شود که هیچ مسلمانی به چنین تالی فاسدی پایبند نیست. اما چرا آجری موارد مذکور را به شیعه نسبت داده و حکم کفر شیعه را صادر کرده است، درحالی‌که این گفته‌ها یا از معتقدات شیعه نیستند یا کفر دانستن آنها غلط است و حتی سر از انکار قرآن درمی‌آورد؟

مواردی را که کذب و افتراست، بحث نمی‌کنیم و ظاهراً این قضیه در بین علمای سابق امر رایجی بوده است که به مخالفان نسبت‌های دروغ می‌دادند تا جایگاه آنان را نزد عوام الناس متزلزل کنند. آنان حتی برای نیل به مقصود خود، اقدام به جعل حدیث می‌کردند یا اگر توان بر جعل نداشتند، به احادیث مجعول تمسک می‌کردند، درحالی‌که در اسلام، هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند و هدف و وسیله، هر دو باید مشروع باشند. اما کفر خواندن سب صحابه، یک توجیه بیشتر ندارد و آن اینکه بگوییم از باب تغلیظ و سخت‌گیری، کفر دانسته شده است و کسانی مثل آجری که این مسئله را کفر دانسته‌اند، هدفی جز ترساندن عوام اهل سنت از شیعه نداشته‌اند. ممکن است کسی

۱. آجری، محمد، الشریعة، ج ۵، ص ۲۵۱۲.

۲. البانی در سلسله الأحادیث الضعیفة، تمام طرق این روایت را ضعیف و موضوع دانسته است. (البانی، محمد ناصرالدین، سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعة وأثرها السنی فی الأمة، ج ۱۳، ص ۵۶۸ به بعد.)

۳. «صَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكُهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ۖ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْجُرُتِينَ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمْدًا» (سوره نمل، آیات ۱۱-۱۲).

بگویند که شما کفر را بر تغلیظ و سیاست حمل می‌کنید؛ اما وی به این مقدار اکتفا نکرده است و از شیعه با تعابیری مانند نجاست و پلید یاد کرده است^۱ که انصراف به عدم طهارت و کفر حقیقی آنان دارد و باید آن‌ها را خارج از شریعت بداند؛ اما این برداشت صحیح نیست؛ زیرا آجری لفظ «الانجاس» (نجس‌ها) را علاوه بر شیعه (دو بار)، برای خوارج (یک بار)^۲ و برای قدریه (یک بار)^۳ به کار برده است. پس علاوه بر شیعه، خوارج و قدریه را نیز از جمله انجاس می‌داند. حال با توجه به اینکه عدم تکفیر خوارج از امور مفروغ عنه در فقه شافعی و کلام آجری است و آنان را با عناوین مرتد، کافر و... یاد نکرده است؛ پس نمی‌توان واژه انجاس را به معنای نجاست فقهی، منصرف دانست. وی درباره خوارج در جایی خاطر نشان کرده است که من به اندازه کافی در باب پرهیز از مذهب خوارج سخن گفته‌ام.^۴ عبارت مذکور بیانگر آن است که خوارج تنها به عنوان یک مذهب مذموم، نکوهش شده‌اند، نه به عنوان یک گروه کافر یا مرتد و اگر عنوان انجاس را بر آنان بار کرده است، تلازمی با تکفیر آن‌ها ندارد.

علاوه بر این، خوارج کسانی‌اند که صحابه را سب می‌کردند و قائل به کفر آن‌ها بودند و بسیاری از صحابه را به قتل رساندند. بنابراین باید جرم خوارج از نگاه آجری بیشتر از روافض باشد؛ ولی با این وجود وی روافض را کافر می‌خواند و خوارج را بدعت‌گذار. پس اگر مراد وی از کفر، کفر اکبر باشد باید خوارج را نیز کافر بداند، آن‌گاه معنایی جز خروج از مبنای مذهب ندارد؛ اما اگر مراد وی از کفر، تغلیظ و سخت‌گیری در امر شریعت باشد، از مبنای مذهب، خارج نشده است و صدور چنین فتاوایی از برخی از علمای اهل سنت، علیه مخالفان، امری طبیعی است و اختصاص به این مورد ندارد.

برخی از شافعیان علاوه بر شیعه، فتوی به کفر اهل سنت نیز داده‌اند و مرتکب تکفیر درون مذهبی شده‌اند. ابواسحاق شیرازی (م ۴۷۶ق) از فقهای مهم شافعی، به صراحت درباره غیراشاعره می‌گوید: «هرکس غیر از آنچه ما بدان اشاره کردیم، که

۱. «الرَّافِضَةُ الْأَنْجَاسُ الْأَرْجَاسِ.» (آجری، محمد، الشریعة، ج ۵، ص ۲۵۳۴)؛ «الرَّافِضَةُ الْأَنْجَاسُ.» (همان، ج ۴، ص ۱۷۷۵)

۲. همان، ج ۱، ص ۳۲۵.

۳. همان، ج ۲، ص ۹۵۸.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۷۰.

مذهب اهل حق (منتسبین به امام ابوالحسن اشعری است) داشته باشد، کافر است.»^۱ در حالی که خود ابوالحسن اشعری، مخالفین عقیدتی اش را مسلمان می‌داند. پس برخی از شافعیان، برخلاف مبنای مذهب، فتوا به تکفیر برخی از فرق اسلامی داده‌اند. این قبیل فتاوا، یا از غیر مجتهد صادر شده‌اند یا اگر از مجتهد صادر شده باشند، تکفیر فقهی نیستند و اگر هم بر فرض، تکفیر فقهی باشند، رأی مذهب محسوب نمی‌شوند. مطلب دیگر اینکه علی‌رغم وجود چنین فتاوایی، باز کسی نمی‌تواند مدعی اشتراک شافعیان با وهابیان در قضیه تکفیر باشد؛ زیرا آنچه وهابیت مرتکب شده است، مورد قبول هیچ‌یک از فرق اسلامی حتی افراطی‌ترین افراد نیست. وهابیان صرفاً خودشان را موحد می‌دانند و تمامی فرق اسلامی را خارج از دایره توحید محسوب می‌کنند و آنان را اهل شهادتین نمی‌دانند.

برائت فقه شافعی از افراط‌گرایی امثال آجری (م ۳۶۰ق)

بررسی فقه شافعی نشان می‌دهد که هیچ‌یک از اموری که از نگاه فقهای این مذهب از ضروریات دین‌اند، توسط فرق مسلمان نقض نشده است و باید همه آنان ذیل عنوان اهل شهادتین گنجانده شوند؛ بنابراین، خط و سیری که آجری در پیش گرفته است به منزله خروج از رأی مذهب محسوب می‌شود.

ایجی شافعی (م ۷۵۶ق)، صاحب مواقف، در خصوص تکفیر روافض و خوارج توسط بعضی علما، وجوهی را ذکر می‌کند و به بررسی آن‌ها می‌پردازد: وجه اول اینکه، برخی گفته‌اند که خوارج و روافض به صحابه اشکال می‌کنند و اشکال گرفتن به صحابه، تکذیب رسول‌الله است؛ زیرا آن حضرت صحابه را مدح و تعظیم کرده است، حال اگر کسی صحابه را مذمت کند، در واقع کلام رسول‌الله را نقض کرده است.

وی در پاسخ به این اشکال بیان می‌کند که در نظر شیعیان مدح و ثنای پیامبر، مخصوص صحابه نیست و آن‌ها به شرطی که شایستگی داشته باشند، داخل در مدح‌اند؛ یا اینکه ثنای صحابه مشروط به سلامت عاقبت است که از منظر آن‌ها چنین سلامتی در

صحابه وجود نداشت؛ پس تکفیر آنان با استناد به اینکه صحابه را مذمت کرده‌اند صحیح نیست؛ زیرا آنان صحابه‌ای را سب می‌کنند که طبق اجتهاد شیعیان، عاقبت به خیر نشدند.

وجه دوم اینکه می‌گویند که شیعه و خوارج، صحابه را تکفیر کرده‌اند و اجماع بر کفر کسی است که بزرگان صحابه را تکفیر کند. در پاسخ می‌گوییم که در نظر آن‌ها ثابت نشده است که آن‌ها از بزرگان صحابه باشند.

وجه سوم اینکه می‌گویند که شیعه و خوارج، صحابه را تکفیر کرده‌اند و پیامبر فرموده است که هر کسی به برادر مسلمان خود بگوید «یا کافر!» به یکی از آن دو برمی‌گردد.

در پاسخ باید گفت که این خبر، واحد است. گذشته از این، مراد روایت این است که اگر با اعتقاد به مسلمان بودن فرد به او کافر گفته شود، خودش کافر می‌شود؛ پس اگر کسی گمان کند یک مسلمان، یهودی یا نصرانی است و به او بگوید: «ای کافر!» به اجماع مسلمانان کافر نمی‌شود؛ نتیجه اینکه با استناد به هیچ‌یک از ادله فوق نمی‌توان شیعه یا خوارج را تکفیر کرد و بر این اعتقاد است که هیچ‌یک از اهل قبله تکفیر نمی‌شوند و سخن ابوالحسن اشعری در این زمینه را یادآور می‌شود.^۱

عضدالدین ایچی در عقائد عضدیه می‌نویسد:

احدی از اهل قبله تکفیر نمی‌شود مگر به [دلیل به زبان آوردن] آنچه که مشتمل بر انکار صانع باشد یا سخن شرک‌آلود به زبان آورد یا نبوت را انکار کند یا یکی از امور ضروری دین یا یکی از امور قطعی و اجماعی را انکار کند یا حرام خدا را حلال بداند؛ اما کسی که اموری غیر از این را به زبان بیاورد، بدعت‌گذار محسوب می‌شود و کافر نیست.^۲

دیدگاه فوق، مبتنی بر مبانی اصلی مذهب شافعی و اشعری است و اگر کسی بخواهد براساس مبنای مذهب شافعی و اشعری سخن بگوید، نمی‌تواند به چیزی غیر از این قائل باشد.

تقی‌الدین سبکی شافعی (م ۷۵۶ق) نیز می‌گوید:

۱. ایچی، عبدالرحمن، الموافق، ج ۳، ص ۵۶۴-۵۶۵.

۲. ایچی، عبدالرحمن، متن العقائد العضدیه، ص ۲؛ کیلانی، حسین، شرح العقائد العضدیه، ص ۱۱۶-۱۱۳.



بِسْرِ تَكْفِيرٍ مُنْكَرٍ ضَرُورِي، این است که منجر به تکذیب رسول الله شود؛ اما رافضیان در این مسئله [افترا بستن به برخی از صحابه و یا سب آن‌ها] چنین چیزی نمی‌گویند و مضمون کلامشان این نیست؛ بلکه می‌گویند که اعتقادشان مطابق نظرات پیامبر است. ما این سخن آن‌ها را تکذیب می‌کنیم و می‌دانیم دروغ می‌گویند؛ ولی تکفیر بالاتر از این حرف‌هاست [و نمی‌توان آن‌ها را تکفیر کرد].^۱

بنابراین، وی می‌گوید: «هرگاه سب ابوبکر با تکفیر وی همراه نباشد، موجب فسق است.»^۲

طبق آنچه سبکی گفته است، معیار کفر، انکار توحید و رسالت است که شیعه منکر هیچ‌یک از آن دو نیست؛ پس ولو اینکه نسبت به برخی از صحابه قضاوتی نادرست دارند، کافر محسوب نمی‌شوند و داخل دایره اهل شهادتین قرار دارند.

جمع‌بندی مبنای شافعیان در مواجهه با فرق اسلامی

مراجعه به آثار شافعیان، گویای این مطلب است که آنان توحید و رسالت را رکن اصلی اسلام می‌دانند و از آنجا که فرق اسلامی به این دو رکن معتقدند؛ بنابراین، تمامی آنان داخل در دایره اهل شهادتین اند و تا زمانی که عقیده، قول و عملشان در تعارض با این دو اصل نباشد، تکفیر آنان حرام شرعی است. از منظر شافعیان نه تنها هیچ‌یک از فرق اسلامی کافر نیستند؛ بلکه باید از ظرفیت آنان، جهت تعالی مسلمانان بهره برد. همچنین برخی از فتاوی خارج از مبنای مذهب شافعی از روی تغلیظ است و کسانی که بر عقیده اشتباه خود در این زمینه تاکید دارند، از مبنای مذهب در این زمینه خارج شده‌اند و تکفیرهای آنان را نمی‌توان مبنای قضاوت درباره مذهب آنان قرار داد.

۱. سبکی، تقی‌الدین، فتاوی السبکی، ج ۲، ص ۵۷۹.

۲. همان، ص ۵۸۸.

منابع

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن ہبۃ اللہ، شرح نہج البلاغۃ، قم: مکتبۃ آیۃ اللہ المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن صلاح، عثمان بن عبدالرحمن، فتاویٰ ابن الصلاح، تحقیق: موفق عبداللہ عبدالقادر، بیروت: مکتبۃ العلوم والحکم، عالم الکتب، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
۳. ابن عابدین، محمد امین بن عمر، رد المحتار علی الدر المختار، بیروت: دار الفکر، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.
۴. ابن عبدالوہاب، محمد، رسالۃ فی الرد علی الرافضۃ (مطبوع ضمن مؤلفات الشیخ محمد بن عبد الوہاب، الجزء الثانی عشر)، تحقیق: ناصر بن سعد رشید، ریاض: جامعۃ الإمام محمد بن سعود، بی تا.
۵. ابن عبدالوہاب، محمد، کشف الشبہات، عربستان: وزارتہ الشؤون الإسلامیۃ والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۶. ابوبکر (المشہور بالبکری) شافعی، عثمان بن محمد، إغناء الطالبین علی حل ألفاظ فتح المعین (هو حاشیۃ علی فتح المعین بشرح قرۃ العین بمہمات الدین)، بی جا: دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م.
۷. ایجی، عبدالرحمن بن احمد، المواقف، تحقیق: عبدالرحمن عمیرہ، بیروت: دار الجیل، چاپ اول، ۱۹۹۷م.
۸. ایجی، عبدالرحمن، متن العقائد العضدیۃ، بی جا: بی تا، بی تا.
۹. آجری، محمد، الشریعۃ، تحقیق: عبداللہ دمیجی، ریاض: دار الوطن، چاپ دوم، ۱۴۲۰ق.
۱۰. آل حمدان، عادل بن عبداللہ، الجامع فی عقائد ورسائل أهل السنة والأثر، ریاض: دار المنہج الأول، چاپ دوم، ۱۴۳۷ق/۲۰۱۶م.
۱۱. البانی، محمد ناصرالدین، سلسلۃ الأحادیث الضعیفۃ والموضوعۃ وأثرها السیئ فی الأمة، ریاض: دار المعارف، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۱۲. رملی شافعی، احمد بن حمزہ، فتاویٰ الرملی، بی جا: المکتبۃ الإسلامیۃ، بی تا.
۱۳. زحیلی، وَهْبَةُ بن مصطفى، الفِیْہُ الإسلامی وأدلَّتہ، دمشق: دار الفکر، چاپ چہارم، بی تا.
۱۴. سبکی، تقی الدین، فتاویٰ السبکی، بی جا: دار المعارف، بی تا.
۱۵. سبکی، تقی الدین، شفاء السقام فی زیارۃ خیر الأنام صلی اللہ علیہ وآلہ، تحقیق: سید محمد رضا حسینی جلالی، چاپ چہارم، ۱۴۱۹ق.
۱۶. شافعی، محمد بن ادريس، الأم، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۰ق.
۱۷. شافعی، محمد بن ادريس، تفسیر الإمام الشافعی، تحقیق: احمد بن مصطفى فزان، عربستان:



- دار التدمرية، چاپ اول، ۱۴۲۷ق/۲۰۰۶م.
۱۸. شیرازی، ابوسحاق، شرح اللمع، تحقیق: عبدالمجید ترکی، بیروت: دار الغرب الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۱۹. کیلانی، حسین، شرح العقائد العضدية، تحقیق: نزار حمادی، چاپ اول، ۱۴۳۲ق/۲۰۱۱م.
۲۰. مناوی، زین الدین محمد، فیض القدير شرح الجامع الصغير، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، چاپ اول، ۱۳۵۶م.
۲۱. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة وتكملة منهاج البراعة، تهران: مكتبة الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ق.
۲۲. هیتمی، ابن حجر، الإعلام بقواطع الإسلام من قول أو فعل أو نية أو تعليق مكفر، تحقیق: محمد عواد العواد، سوريه: دار التقوى، چاپ اول، ۱۴۲۸ق/۲۰۰۸م.
۲۳. هیتمی، ابن حجر، الجوهر المنظم في زيارة القبر الشريف النبوي المكرم، قاهره: دار جوامع الكلم، بی تا.
۲۴. هیتمی، ابن حجر، الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة، تحقیق: عبدالرحمن بن عبدالله ترکی و کامل محمد خراط، لبنان: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.